

بهارستان

bit.ly/3TOYUJU

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۸/۲۵ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۲۷



همگرایی و واگرایی آمریکا و اتحادیه اروپا بر روند دولت سازی در افغانستان

طی سال های ۲۰۰۱ - ۲۰۲۲

علیرضا انصاری کارگر

استاد پوهنچی حقوق و علوم سیاسی، پوهنتون جامی، هرات - افغانستان

بصیر احمد حصین

استاد پوهنچی حقوق و علوم سیاسی، پوهنتون جامی، هرات - افغانستان

چکیده

تاریخ افغانستان را می توان فقدان دولت های بنیادی و ساختاری دانست، گرچه در یک قرن اخیر زمامداران به نام دولت، حکومت کردند؛ ولی فقدان دولت های پاسخگو باعث گردید تا کشور همواره در منازعه و خشونت های مزمن گیر بماند. بعد از سال ۲۰۰۱ که فصل جدیدی در صفحه تاریخ سیاسی افغانستان گشوده شد، آمریکا و اتحادیه اروپا به صورت مستقیم و غیرمستقیم در تمام موضوعات افغانستان دست باز داشتند. ضرورت و اهمیت را می توان شناخت نادرست از ساختار و بافت های فرهنگی، تاریخی و عدم توسعه یافتگی افغانستان در امر دولت سازی دانست. سؤال اصلی این است که همگرایی و واگرایی آمریکا و اتحادیه اروپا بر روند دولت سازی در افغانستان طی دو دهه اخیر چگونه بوده است؟ ظاهراً اتحادیه اروپا و آمریکا در موضوعات و مسائل دولت سازی در اصل و تعریف اختلافی نداشتند؛



اما در مورد نحوه تحقق و روش های رسیدن به اهداف تفاوت دیدگاه باهم داشتند؛ که این اختلافات تأثیر منفی بر روند دولت سازی در افغانستان گذاشت. در این تحقیق از روش تحلیلی- توصیفی و برای جمع آوری اطلاعات از ابزار کتابخانه ای، مقالات و فصلنامه ها استفاده شده است. یافته ها نشان می دهد که در طی دو دهه گذشته، اتحادیه اروپا و آمریکا با ایجاد و حمایت از یک دولت مقتدر در افغانستان اختلافی نداشتند؛ اما در مورد نحوه تحقق و روش های نیل به اهداف اختلافاتی باهم داشتند که منجر به ناکامی دولت سازی گردید.

واژه گان کلیدی: همگرایی، واگرایی، دولت سازی در افغانستان، یک جانبه گرایی آمریکا و اتحادیه اروپا.

Convergence and Divergence of the United States and the European Union on the Process of State-Building in Afghanistan over the Years (2022 - 2001)

Alireza Ansary "kargar"¹

Faculty of Law and Political Science, Jami University, Herat - Afghanistan

Basir Ahmad Husain

Faculty of Law and Political Science, Jami University, Herat - Afghanistan

Abstract

The history of Afghanistan can be characterized by the absence of fundamental and structural governments, although rulers under the name of government governed the country in the past century. However, the lack of responsive governments led the country to remain in a constant state of conflict and chronic violence. After 2001, when a new chapter opened in the political history of Afghanistan, the United States and the European Union directly and indirectly had a hand in all Afghan matters. The incorrect understanding of Afghanistan's structure, cultural and historical fabric, and lack of development can be recognized as the necessity and importance in state-building. The main question is how the convergence and divergence of the United States and the European Union have affected the process of state-building in Afghanistan over the past two decades. Apparently, the European Union and the United States did not have fundamental differences in the issues and aspects of state-building, but they differed in their perspectives on how to achieve goals and the methods to reach them. These differences had a negative impact on the process of state-building in Afghanistan. This research utilizes an analytical-descriptive method and collects information from library resources, articles, and journals. The findings indicate that over the past two decades, the European Union and the United States did not have any differences in creating and supporting a strong government in Afghanistan. However, they had differences in the methods and approaches to achieving their goals, which led to the failure of state-building.

Keywords: convergence, divergence, state-building in Afghanistan, unilateralism of the United States and the European Union.

1. alirezaansary@yahoo.com

۱. مقدمه

بعد از حادثه یازده سپتامبر آمریکا در سیاست اعلامی خود برای هدف مبارزه با افراط‌گرایی و تروریسم وارد افغانستان شد و تلاش نمود با اتحادیه اروپا روند دولت‌سازی در افغانستان را به پیش گیرد تا از افراط‌گرایی و تروریسم که منافع و اهداف آن‌ها را تهدید می‌کرد جلوگیری کنند؛ بنابراین، نیاز بود تا یک حکومت کارآمد و پاسخگو شکل می‌گرفت تا از تبدیل شدن افغانستان به مکان امن برای تروریستان و القاعده جلوگیری کند. روی همین ملحوظ آمریکا و اتحادیه اروپا با کمک‌ها و حمایت‌های شان از کنفرانس بن در سال (۲۰۰۱) مجموعه‌ای از تصامیم سیاسی، امنیتی و اقتصادی اتخاذ شد که زیربنا و مقدمات نهاد‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را فراهم می‌کرد. پس از آن در کنار مبارزه با طالبان، فعالیت و برنامه‌های متعددی دیگری مانند برگزاری انتخابات، خلع سلاح و توسعه ارتباطات و غیره را روی دست گرفتند و این امر تحقق نمی‌یافت مگر با دولت‌سازی که بر اساس ارزش‌های مدرن استوار باشد.

سؤال اصلی تحقیق این است که همگرایی و واگرایی آمریکا و اتحادیه اروپا بر روند دولت‌سازی در افغانستان طی دو دهه اخیر چگونه بوده است؟ به نظر می‌رسد اتحادیه اروپا و آمریکا در موضوعات و مسائل دولت‌سازی در افغانستان در اصل و تعریف اختلافی نداشتند؛ اما در مورد نحوه تحقق و روش‌های نیل به اهداف اختلافاتی باهم داشتند که این اختلافات تأثیر منفی بر روند دولت‌سازی در افغانستان برجای گذاشت.

اهمیت و ضرورت تحقیق متمرکز به این مورد است که شناخت مواضع و عملکرد اتحادیه اروپا و آمریکا به خاطر نقش آفرینی این دو بازیگر مهم و تأثیرگذار نظام بین‌الملل در قضایای افغانستان پس‌ابن ضروری به نظر می‌رسد؛ زیرا این دو بازیگر نقش برجسته و مهم در روند دولت‌سازی در افغانستان داشتند. با توجه به دخالت اتحادیه اروپا و آمریکا در افغانستان و بالخصوص روند دولت‌سازی در این کشور جنگ‌زده و از هم‌گسیخته سعی شده زمینه‌های واگرایی و همگرایی آن‌ها را بر این روند واکاوی کرده و این مطلب واضح شود که این همگرایی و واگرایی چه تأثیری بر روند دولت‌سازی در افغانستان داشته است.

در مورد پیشینه تحقیق باید نوشت که تحقیق‌های زیادی در زمینه دولت‌سازی در افغانستان پس از حادثه یازده سپتامبر صورت گرفته است؛ ولی تاکنون هیچ یک از این تحقیقات نقش اتحادیه اروپا و آمریکا بر روند دولت‌سازی در افغانستان طی دو دهه اخیر با

تأکید بر همگرایی و واگرایی این دو بازیگر را بیان نکرده است؛ چنانچه، ابوالفضل فصیحی در کتابی تحت عنوان دولت‌سازی نقش عوامل فراملی در شکل‌گیری دولت در افغانستان ۱۸۰۰-۲۰۱۰ (چ ۱۳۹۳)، در پی روشن ساختن نقش نیروهای خارجی در سه مقطع مختلف تاریخ افغانستان، یعنی از سال ۱۸۰۰-۱۹۱۴، ۱۹۷۳-۱۹۹۲ و ۲۰۰۱-۲۰۱۰ است که این تحقیق بیشتر با رویکرد گزارشی به رشته تحریر درآمده و اشاره به نقش هر کشور و مقایسه نقش‌ها بر روند دولت‌سازی بعد از حادثه یازده سپتامبر نشده و موضوعات را بسیار گذرا بحث نموده است در حالی که تحقیق حاضر نقش آمریکا و اتحادیه اروپا بعد از سال ۲۰۰۱ تاکنون را بر روند دولت‌سازی با رویکرد تحلیلی و مقایسه‌ای مفصلاً به بررسی گرفته می‌شود. عبدالعلی محمدی، در کتاب افغانستان و دولت مدرن (چ ۱۳۹۴)، چارچوب نظری دولت مدرن، سازوکارهای حقوقی دولت مدرن در افغانستان، چالش‌ها و موانع کارآمدی سازوکارهای دولت‌مدرن در افغانستان و راه‌های حل و تغییرات لازم برای کارآمدی سازوکارهای حقوقی در افغانستان را مورد تحقیق و بحث قرار داده است؛ اما اشاره به نقش آمریکا و اتحادیه اروپا نکرده است؛ بلکه او بیشتر تغییرات داخلی را بن‌مایه تغییر به سوی دولت مدرن می‌داند. اسدالله سعادت‌تی در کتاب گذار به دموکراسی در افغانستان و نقش اتحادیه اروپا (چ ۱۳۹۸) درباره سیاست و کمک‌های اتحادیه اروپا در افغانستان و نقش آن در پروژه دموکراتیزه کردن افغانستان پرداخته است. او در این تحقیق بیشتر به دنبال این است که در هفده سال گذشته و مقدار هنگفت کمک‌های جامعه جهانی و بالخصوص اتحادیه اروپا در افغانستان، بر اساس معیارهای جهانی برای سنجش میزان دموکراسی در کشورها، افغانستان هنوز هم معیارهای یک دولت دموکراتیک را ندارد یا به عبارت دیگر در پایین‌ترین قسمت جدول قرار می‌گیرد. سید مصطفی ابطحی و سید علی اصغر ترابی، تحقیقی را با عنوان نقش آمریکا در دولت-ملت‌سازی در افغانستان و عراق جدید (چ ۱۳۹۶) انجام داده‌اند. در این تحقیق در افغانستان موانع اصلی دولت-ملت‌سازی مشکلات قومی و اجتماعی، مشکلات سیاسی ناشی از ضعف حکومت، مشکلات اقتصادی، مشکلات آموزشی، فرهنگی، بهداشتی، شورش‌های دائمی، عدم ثبات، دخالت کشورهای همسایه و به‌طور کل دخالت از بیرون در مسائل داخلی افغانستان دانسته شده‌اند و دولت‌سازی آمریکا در افغانستان را یک دولت‌سازی ناکام معرفی نموده و به نقش اتحادیه اروپا و مقایسه آن با آمریکا اشاره‌ای نشده است.



روش تحقیق تحلیلی- توصیفی و برای جمع‌آوری اطلاعات از ابزار کتابخانه‌ای، مقالات، فصلنامه‌ها و سایت‌های اینترنتی استفاده شده است.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که در طی دو دهه گذشته، آمریکا و اتحادیه اروپا در موضوعاتی چون کمک‌های مالی و نظامی، آموزش نیروهای امنیتی، توسعه زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی و هم‌چنین حمایت از انتخابات همگرایی ولی نسبت به عملی‌سازی اهداف و نوع نگرش نسبت به موضوعات مخصوصاً نگاه سیاسی به جای نگاه نظامی، یک جانبه‌گرایی و نگاه ارزشی نسبت به میزان توانمندی، واگرایی داشتند و باعث شد که آمریکا و اتحادیه اروپا نتوانند یک دولت مقتدر را ایجاد و در مدت زمان طولانی حمایت کنند. عدم نگاه مشترک نسبت به دولت‌سازی باعث زمینه‌وارگرایی و ناکارآمدی در ایجاد دولت پاسخگو گردید و قدرت‌های خارجی، به جای پشتیبانی از دولت محلی و نیروهای امنیتی، به صورت مستقیم در امور داخلی افغانستان دخالت کرده و این امر باعث از دست دادن اعتماد و پشتیبانی مردم افغانستان از دولت شد.

۲. مفهوم‌شناسی

همگرایی: عبارت از فرایندی که طی آن واحدهای سیاسی به صورت داوطلبانه از اعمال اقتدار تام خویش برای رسیدن به اهداف مشترک صرف نظر نموده و از یک قدرت فوق ملی پیروی می‌کنند (قوام، ۱۳۹۲: ۲۴۸).

واگرایی: به عدم ترغیب واحدهای سیاسی به همکاری و اشتراک مساعی در عرصه سیاست بین‌المللی گفته می‌شود که موجد دوری آن‌ها از یکدیگر و فراهم آوردن زمینه‌های بحران و جنگ می‌گردد. در واگرایی متغیرهای گوناگونی وجود دارد که عبارتند از: عوامل انسانی و روانی، اجتماعی، واحدهای سیاسی نظام بین‌الملل و متغیرهای اجتماعی بین‌المللی (علی بابایی، ۱۳۹۶: ۲۶۸).

دولت‌سازی: عبارت از ایجاد و تقویت نهادهای لازم برای حمایت از توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بلندمدت است که این نهادها شامل قوه مقننه، نظام قضائی، کارگزاران اجرائی مانند آموزش و پرورش و حمل و نقل هستند (قوام و زرگر، ۱۳۸۸: ۲۱۵).

ملت‌سازی: در ادبیات توسعه سیاسی ملت‌سازی دارای چند مرحله است، استقرار قدرت دولت در حدود سرزمینی معین؛ یکسان‌سازی فرهنگی از طریق دستگاه‌های آموزشی؛ ترویج مشارکت عمومی در سیاست؛ تقویت همبستگی و هویت ملی از طریق

سیاست توزیع خدمات رفاهی است. در این معنا متشکل از دو بعد گسترش اقتدار عمومی دولت و گسترش حقوق مدنی شهروندان است (امینیان و کریمی قهرودی، ۱۳۹۱: ۷۲).

دولت و ملت همیشه در یک ارتباط دوسویه تکوینی و تأسیسی نسبت به یکدیگر عمل می‌کنند. دولت برای تثبیت و تداوم خویش به وجود یک ملت و همبستگی آن نیاز داشته و ملت نیز برای انباشت بهتر و نهادینه قدرت و حفظ هویت متمایز و مستقل خود به وجود دولتی نیرومند نیاز دارد. اساساً رابطه دولت و ملت وابستگی متقابل است و در یک مفهوم دیالکتیک یکی به دیگری همانند لازم و ملزوم است، در باب دولت - ملت هم می‌توان گفت که هم دولت و هم ملت هستی‌شان وابسته به همدیگر است. در مورد تقدم و تأخر دولت‌سازی و ملت‌سازی دو مدل اروپایی و آمریکایی وجود دارد؛ در مدل اروپایی ابتدا ملت شکل می‌گیرد و سپس دولت به وجود می‌آید. این مدل از پایین به بالا است؛ اما در مدل آمریکایی وجود دولت مقدم بر ملت است که تشکیل ایالات متحده نمونه بارز آن است.

۳. زمینه‌های همگرایی آمریکا و اتحادیه اروپا

۳-۱. گسترش دموکراسی

آمریکا و اتحادیه اروپا نسبت به ارزش‌های دموکراسی توجه خاصی داشتند و آن را یکی از گام‌های مؤثر برای کشورهای می‌دانستند که از منازعه عبور کرده‌اند. دموکراسی در حقیقت شیوه‌ای است که بیشتر بر رضایت شهروندان متمرکز است و این امر بعد از سال ۲۰۰۱ برای کشورهای میزبان که حامی لیبرالیسم بودند اهمیت داشت. ساختار سیاسی و قانون اساسی افغانستان بر اساس ارزش‌های لیبرال دموکراسی نهادینه گردید به گونه‌ای که تفکیک قوا، حاکمیت ملی، مکلفیت دولت، آزادی بیان و مطبوعات و حمایت از حقوق بشر از جمله مؤلفه‌های اصلی این قانون ترسیم شد. بر مبنای احترام به دموکراسی این باور تداعی گردید که دولت‌های دموکراتیک بهتر می‌توانند روابط متقابل بین دولت و ملت را حفظ کنند و تا مادامی که شهروندان از رفتار دولت‌های خود نظارت داشته باشند، دولت‌ها بیشتر نسبت به امور سیاسی، اقتصادی و امنیتی پاسخگو می‌گردند. حاکمیت قانون از جمله مؤلفه‌های اصلی در اشاعه دموکراسی شناخته می‌شود و آمریکا و اتحادیه اروپا در اوایل سال ۲۰۰۱ نسبت به پدیده مردم‌سالاری حمایت‌های مالی و سیاسی زیادی را روی دست گرفتند و باعث شد که برای اولین بار مردم افغانستان پای صندوق‌های رأی رفته تا زعیم سیاسی

خویش را انتخاب نمایند، بر علاوه انتخابات شورای ملی و شورای ولایتی نیز مصداق توجه به دموکراسی از سوی جامعه جهانی و جامعه بین‌الملل در سال ۲۰۰۱ محسوب می‌گردید.

۳-۲. احیاء و تقویت نیروهای امنیتی افغانستان

یکی از موارد همگرایی ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در افغانستان احیاء و تقویت نیروهای امنیتی افغانستان بود. با سقوط ناگهانی رژیم طالبان در دسامبر سال ۲۰۰۱، ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا، با حمایت و همکاری نزدیک به احیاء، حمایت و تقویت نیروهای امنیتی افغان پرداختند. در مورد تأسیس و آموزش نیروهای مسلح به دولت افغانستان کمک نمودند که بعداً در سال ۲۰۰۲، در نشست هشت کشور صنعتی جهان مسئولیت بخش نیروهای امنیتی اردوی ملی به ایالات متحده آمریکا، پولیس ملی در ابتدا به آلمان و بعداً این مسئولیت به اتحادیه اروپا سپرده شد (سروش، ۱۳۹۸: ۸).

۳-۳. ایجاد زیربناهای عمرانی و انکشافی

از جمله موارد همگرایی اتحادیه اروپا و آمریکا برای صلح و ثبات در افغانستان ایجاد و کمک به زیرساخت‌های عمرانی و انکشافی نظیر زیرساخت‌های حمل‌ونقل که از پایه‌های اصلی یک اقتصاد پویا محسوب می‌گردد و هم‌چنین ایجاد تأسیسات نظیر سدها و نیروگاه‌های برق و غیره در کشور افغانستان پس از مداخله نظامی؛ از سوی ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا سازمان‌دهی و به اجرا در آمد (ابطحی و ترابی، ۱۳۹۶: ۴۲). فراهم نمودن ساختارهای عمرانی بخشی از وظیفه یک دولت با ثبات محسوب می‌شود. هم‌چنین، گسترش ارتباطات موجب نزدیکی و تعدیل خرده‌فرهنگ‌ها نسبت به فرهنگ بزرگ‌تر یا همان فرهنگ ملی می‌شود و زمینه را برای دستیابی به ذهنیت مشترک فراهم می‌نماید؛ بنابراین آمریکا با در اختیار قرار دادن و هدایت کمک‌های بین‌المللی در اختیار دولت در راستای افزایش محبوبیت آن در میان اقشار مختلف مردم زمینه را برای ایجاد دولت ملت در کشور مورد نظر فراهم کرد.

در اوایل کشورهای بین‌المللی مخصوصاً آمریکا و اتحادیه اروپا به این نتیجه رسیده بودند که صلح و ثبات در افغانستان به توسعه اقتصادی این کشور وابسته است. مطابق گزارش ربعوار ۳۰/۰۱/۲۰۲۰ ادارهٔ سرفتنش ویژه برای بازسازی افغانستان (سیگار)، ایالات متحده آمریکا از سال (۲۰۰۲-۲۰۱۹) مبلغ (۲۹,۲۹۹,۰۶) میلیون دالر برای بازسازی زیربناهای عمرانی در افغانستان مصرف نموده است که بر اساس تفکیک سال در جدول ذیل نمایش داده

شده است. کمک‌های اتحادیه اروپا، در بخش عمرانی نظر به سکتور در جدول ذیل نشان داده شده است:

سال	واحد	مقدار برحسب میلیون	سکتور
۲۰۱۷ - ۲۰۰۲	یورو	۱۷	حکومتداری محلی
۲۰۱۰ - ۲۰۰۱	یورو	۱۰	تیم باز سازی ولایتی
۲۰۱۷ - ۲۰۱۱	یورو	۴۰	دولت سازی
۲۰۱۷ - ۲۰۰۲	یورو	۳۲۱	زراعت
۲۰۱۷ - ۲۰۰۲	یورو	۲۲۴,۳۳	انکشاف دهات
۲۰۱۵ - ۲۰۰۲	یورو	۴۲۱	صحت
۲۰۱۷ - ۲۰۰۲	یورو	بیشتر از ۱۰۰	تجارت و همکاری منطقه ای
۲۰۲۱ - ۲۰۰۲	دالر	۱۴۰	انتخابات

(سعادت، ۱۳۹۸: ۲۴۱-۲۵۴)

۳-۴. اصلاح قوانین و نظام حقوقی افغانستان

همگرایی اتحادیه اروپا و آمریکا را می‌توان کمک به اصلاحات سکتور عدلی دانست که به رهبری ایتالیا به پیش برده می‌شد. این اصلاحات در چوکات پروژه‌های مختلف توسط ادارات مختلف تطبیق گردید. ادارات اصلی که در راستای سکتور عدلی کار می‌کردند شامل ستره محکمه، وزارت عدلیه و دفتر لوی سارنوالی کشور می‌شد. کشورهای که عمدتاً این سکتور را کمک می‌نمودند، شامل ایتالیا، آمریکا، کانادا، ناروی، آلمان و بریتانیا می‌شد، یک تعداد دفاتر سازمان ملل متحد نیز به روند اصلاحات عدلی و قضایی همکاری می‌کردند که شامل دفتر یوناما، برنامه انکشافی سازمان ملل، دفتر یونیسف و یونفیم می‌گردید. فعالیت‌ها در راستای اصلاحات سکتور عدلی البته در قسمت انکشاف بنیادی شکل بالا - پائینی و در قسمت دسترسی عامه مردم، شکل پایین - بالائی داشت که موارد ذیل را در بر می‌گرفت:

۱. اعمار و بازسازی زیربنای دوایر عدلی و قضایی و ارتقای ظرفیت‌های کادری

کارمندان این سکتور؛

۲. تجدید نصاب آموزش عدلی و قضایی در سطح پوهنتون‌ها؛
 ۳. تهیه مسوده قوانین؛
 ۴. گسترش عرضه خدمات حقوقی و کمپاین‌های آگاهی عامه؛
 ۵. بهبود میکانیسم محلی عدلی و قضایی (جرگه‌ها و شوراها محلی) تا با نورم‌های حقوقی ملی و معیارهای بین‌المللی حقوق بشر مطابقت پیدا نماید؛
 ۶. هماهنگی با دیگر اولویت‌های کاری حکومت از قبیل مبارزه علیه مواد مخدر، مبارزه علیه فساد اداری و اصلاحات ارضی.
- حمایت‌های مالی اتحادیه اروپا از بخش عدلی و قضایی به نهادهایی مانند وزارت عدلیه، سازنوالی و ستره محکمه اختصاص یافت. هدف این حمایت‌ها اصلاح و تقویت نظام عدلی افغانستان در مرکز و ولایات بود. تلاش برای ارتقای ظرفیت از طریق آموزش‌های کوتاه‌مدت برای کارمندان و مقام‌های این نهادها منطقی ساختن روند سیستم سازی در نهادهای یاد شده، ایجاد مرکز معلومات و دسترسی به قانون، ایجاد ساختار کمپیوتری اسناد، آموزش سازنوالان و قضات، افزایش آگاهی حقوقی شهروندان، ساخت زیربناها و فراهم سازی تجهیزات در عرصه عدلی - قضایی، برنامه اولویت‌های دولت و قانون و عدالت برای همه، از برنامه‌های است که درین راستا انجام یافت.
- جامعه جهانی با انجام مساعدت‌های مالی و فنی به حکومت افغانستان در توسعه بخش‌های عدلی و قضایی و روند حاکمیت قانون در کشور کمک کرد و ایجاد اصلاحات در سیستم عدلی، یکی از اولویت‌های عمده حکومت افغانستان و جامعه بین‌المللی به حساب می‌آمد. یکی از چالش‌های فرا راه دولت سازی در افغانستان ناکارآمدی نهادهای کمک‌رسان و موجودیت فساد گسترده متولیان امور بود که افغانستان را به صحنه کسب منافع شخصی و گروهی تبدیل کرد.

۳-۵. حمایت بشردوستانه

یکی دیگر از موارد همگرایی اتحادیه اروپای و آمریکا حمایت بشردوستانه (حمایت از جامعه مدنی، مهاجرت، آموزش و پرورش ...) در افغانستان بود که آن را لازمه ثبات می‌دانستند. به طور مثال آموزش و پرورش می‌تواند نسل جوان افغانستان را آگاه به بار آورده و در درازمدت در آبادانی کشورشان در آینده سهم گیرند؛ زیرا آموزش و پرورش مهم‌ترین ارکان تربیت نیروهای آینده و شهروندان فعال است که در درازمدت تأثیر به سزایی در آبادانی و

ثبات در کشور خواهد داشت؛ آنچه در آموزش و پرورش جریان دارد با توجه به تربیت کودکان و نوجوانانی که در آینده سکان هدایت مدیریت جامعه را در دست می‌گیرند و با آنانی که به عنوان یک شهروند مهم جزئی از کل ملت به شمار خواهند رفت و نحوه تفکر و اندیشه آنان در مناسبات و تحولات کشور تأثیر خواهد داشت، لزوم توجه به آموزش و پرورش و هم‌چنین نهادهای آموزش عالی در پروسه دولت‌سازی را حائز اهمیت دو چندان می‌سازد (ابطحی و ترابی، ۱۳۹۶: ۴۲).

گنج‌نایدن موضوعاتی مانند حقوق بشر، حقوق زنان و مبارزه با فساد و جرائم در متن موافقت‌نامه همکاری و توسعه میان اتحادیه اروپا و دولت افغانستان در واقع در قالب ترویج هنجارهای اروپایی به درستی قابل فهم است. حمایت از فعالان مدنی غیردولتی و مدافعان حقوق بشر بخشی از سیاست خارجی اتحادیه اروپا را تشکیل می‌داد. این نهاد در سال ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ م. از ۲۱ نفر از فعالان حقوق بشر حمایت کرده و از سال ۲۰۰۳ م. تا ۲۰۱۷ م. مبلغ ۵۷۸ میلیون دالر برای حمایت از فعالان مدنی پرداخته است. افزون بر آن ۵۳ درصد برنامه‌های اتحادیه اروپا در افغانستان تساوی جنسیت را به عنوان یک هدف عمده تعقیب کرده اند (سعادت، ۱۳۹۸: ۲۴۹-۲۵۰)؛ و هم‌چنان کمیساریای اروپا از سال (۱۹۹۴) تا (۲۰۱۷) به ارزش ۷۲۵٫۵ میلیون یورو برای کسانی که بیشترین آسیب را از جنگ‌های افغانستان متحمل شده بودند، کمک فراهم کرد. این کمک‌ها در قالب خدمات فوری، دسترسی به پناهگاه، آب و بهداشت، کمک غذایی، حفاظت و آموزش و پرورش کودکان و حمایت از قشر آسیب‌پذیر صورت گرفته. گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد که کمک‌های بشردوستانه اتحادیه اروپا در سال (۲۰۱۶) به ۳۲ میلیون یورو می‌رسید (همان اثر، ۱۳۹۸: ۲۵۳-۲۵۴).

۴. زمینه‌های واگرایی اتحادیه اروپا و آمریکا در افغانستان

افغانستان بعد از سال ۲۰۰۱ اساساً نیازمند همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی از سوی جامعه جهانی برای تداوم فعالیت‌های خود را داشت. از طرفی نهادهای سیاسی از هم پاشیده بود و از طرفی زیرساخت‌های اقتصادی متلاشی، و از همه مهم‌تر افغانستان از لحاظ امنیتی به شدت بی‌پناه جلوه می‌نمود.

اتحادیه اروپا و آمریکا دو بازیگر مهم در عرصه روابط بین‌الملل بر علاوه اینکه پیش‌زمینه تاریخی متفاوت دارند به همان میزان تجربیات گوناگونی در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی هم دارند. به‌طور نمونه دولت‌سازی از دید آمریکایی‌ها از بالا به پایین تعریف می‌شود؛ ولی در



آلمان از پایین به بالا. آمریکایی‌ها شکاف اقتصادی را مقدم بر شکاف سیاسی می‌دانستند، در حالی که اتحادیه اروپا بر علاوه امور اقتصادی بر امور فرهنگی و آموزشی هم تأکید داشت یا اگر بتوان گفت آمریکایی‌ها بیشتر رویکرد نظامی داشت در حالی که اروپاییان ترجیح می‌دادند ارزش‌های دموکراتیک را در چارچوب فرهنگ‌سازی نهادمند سازند. برخلاف شکاف سیاسی، شکاف اقتصادی پیوسته مورد توجه، تحلیل و اقدام ایالات متحده آمریکا در برابر کشورهای پسا منازعه بوده است.

۴-۱. پندارهای متفاوت نسبت به عملکردهای ارزشی

اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا در مسائلی چون اشاعه دموکراسی و حقوق بشر در جهت پیشبرد ارزش‌های مشترک و مقابله با تروریسم اشتراک نظر داشتند؛ اما به رغم این اشتراک نظر دو طرف در زمینه روش‌های اعمالی سیاست‌ها و تاکتیک‌های وصول به اهداف استراتژیک اختلاف نظر داشتند.

حقیقت این است که اتحادیه اروپا از نظر قانونی به عنوان واحدی که از دولت‌های مستقل تشکیل شده تعریف شده است. اتحادیه اروپا یک واحد است (اتحادهای فراملی از دولت‌های ملی)؛ اما یک دولت نیست. کاملاً بر عکس ایالات متحده آمریکا که واحد مستقل و امروزه مرکز قدرت جهان و تنها ابر قدرت است.

در حالی که جایگاه بین‌المللی اتحادیه اروپا به تجارت، اقتصاد، دموکراسی و ثبات سیاسی بستگی دارد، جایگاه آمریکا نقش ساختاری آمریکا را به عنوان پلیس جهانی ثابت می‌کند با توجه به اینکه این دو واحد جایگاه متفاوتی در نظام بین‌الملل دارند، پس جهت‌گیری‌های متفاوتی در قبال تحولات نظام بین‌الملل و بحران‌های جهانی اتخاذ می‌کند و از سوی دیگر اتحادیه اروپا در خلال جنگ سرد نیازمند چتر امنیتی آمریکا بود، و بدین ترتیب بعد از آن نیاز آمریکا به حمایت از اروپا و نیاز اروپا به حفاظت آمریکا به طور فزاینده‌ای ارتباط خود را از دست داد (خالوزاده، ۱۳۸۳: ۳۲). بر همین اساس آمریکا از لحاظ ارزشی، پنداری متفاوت از رویکردها دارد و اروپا را به چشم بازیگر دسته دوم می‌انگارند؛ البته نباید یک نکته را فراموش کرد که پندار انگاری تأثیر بسیار عمیقی بر روی رویکردها نسبت به مسائل و موضوعات می‌گذارد. اینکه آمریکا خود را پلیس یا ژاندارم جهانی قلمداد می‌کند بدون شک سایر واحدهایی (دولت‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی) را که در افغانستان فعالیت می‌کردند را متأثر ساخت.

۴-۲. یک جانبه‌گرایی

همان طوری که که قبلاً گفتیم پنداری که آمریکا از نقش خود در امور جهانی دارد زمینه یک جانبه‌گرایی را نیز فراهم می‌کند؛ البته این یک جانبه‌گرایی بیشتر محصول قدرتمندی و توانایی آمریکا را در امور افغانستان نشان می‌داد، زیرا آمریکا برخلاف اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۱ در خانه خود مورد حملات قرار گرفت و از همه مهم‌ترین آمریکا بود که توانسته شوروی را شکست دهد، پس طبیعتاً رویکردهای آمریکا در امور افغانستان بیشتر یک جانبه تعریف گردید؛ بنابراین اختلاف اتحادیه اروپا و آمریکا سیاست یک جانبه‌گرایی در برابر چندجانبه‌گرایی بود که اتحادیه اروپا معتقد است آمریکا با سیاست انحصاری کردن قدرت و با استفاده یک جانبه از زور، عملاً قوانین بین‌المللی را زیر پا گذاشته، حال آنکه اتحادیه اروپا به نقش برتر نهادهای چندجانبه از جمله سازمان ملل متحد در تحولات جهانی و با استفاده از اهرم‌های سیاسی و اقتصادی با اتکا به قوانین بین‌المللی به جای کاربرد زور معتقد است. یکی از نکات مورد اختلاف نقش سازمان ملل متحد در افغانستان میان اتحادیه اروپا و آمریکا در سطح جهان است که گاه‌گاهی این موضوع به افغانستان نیز ربط پیدا می‌کرد. در نهایت باید عنوان کرد که اتحادیه اروپا در مقابله با تروریسم با آمریکا اتفاق نظر داشت؛ ولی در مورد نحوه برخورد با آن دیدگاه‌های متفاوتی داشت. اتحادیه اروپا مخالف با اقدام نظامی در وهله اول بود و معتقد است قبل از حمله به تروریسم باید ریشه‌های آن را از بین برد. هم‌چنین برای مبارزه نیاز به جلب حمایت بین‌المللی و به خصوص کسب مجوز از سازمان ملل متحد است.

آمریکایی‌ها به جای نقش سازمان ملل متحد بیشتر بر حاکمیت و استقلال آمریکا از سازمان ملل متحد تأکید داشتند. از جمله موارد اختلافی اتحادیه اروپا و آمریکا در افغانستان در رابطه به نقش سازمان ملل متحد بود. اتحادیه اروپا در تلاش بود که نقش سازمان ملل متحد در قضایایی افغانستان پررنگ‌تر باشد و دیگران به تعقیب اهداف این سازمان گام بردارند؛ ولی ایالات متحده آمریکا به نسبت این که بیشتر مصارف در این کشور را متقبل می‌شود ادعا داشت که دیگران باید از اهداف این کشور در افغانستان حمایت کند و از آمریکا تبعیت کنند.

از نظر اتحادیه اروپا، ایجاد ثبات و امنیت در سطح جهانی تنها از طریق ساز و کارهای همکاری بین‌المللی امکان‌پذیر است نه به صورت یک جانبه. در مجموع اتحادیه اروپا



خواهان نظام چندقطبی شدن با نقش فزاینده سازمان ملل متحد بود؛ در حالی که آمریکا معتقد به نظام تک قطبی مبتنی بر یک جانبه‌گرایی به منظور استقرار نظم هژمونیک بود. رویکرد یک جانبه‌گرایی ایالات متحده سبب به حاشیه رانده شدن جایگاه اتحادیه اروپا در سیاست بین‌الملل می‌شد و بر این اساس اتحادیه اروپا در پی آن بود که با رویکرد چانه‌زنی و بهره‌گیری از شیوه‌های نرم‌افزاری قدرت در چارچوب سیاست رقابت توأم با همکاری در قبال ایالات متحده آمریکا به ایفای نقش بپردازد.

اتحادیه اروپا باورمند بود که یک جانبه‌گرایی زمینه همکاری را مسدود می‌سازد، به باور آن‌ها برای اینکه افغانستان بتواند بهتر به ثبات سیاسی و اقتصادی دست یابد سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به صورت مشترک همکاری کنند. در واقع اروپا خواهان نظام چندقطبی با نقش آفرینی سازمان ملل متحد و نیز تلاش برای تکثیر قدرت و تقویت نقش متوازن کشورهای مؤثر نظام بین‌الملل بود؛ اما آمریکا معتقد به نظام تک قطبی مبتنی بر یک جانبه‌گرایی و اشنگتن به منظور استقرار نظم هژمونیک بود (خلجی، ۱۳۸۲: ۱۳۲).

از نظر اتحادیه اروپا نقش کشورهای همسایه افغانستان باید در افغانستان در نظر گرفته شود تا اعتمادسازی به وجود آید؛ ولی ایالات متحده آمریکا بیشتر بر تأکید قدرت سخت داشت و برای همسایه‌های افغانستان کدام نقشی را در نظر نمی‌گرفت که این امر باعث بی‌اعتمادی همسایگان افغانستان شد و آن‌ها نیز از طریق تمویل مخالفین باعث ضربه زدن به روند دولت‌سازی افغانستان شدند و این امر باعث شد که تقریباً تمامی همسایگان افغانستان با ادامه حضور پایگاه‌های نظامی نیروهای آمریکایی در افغانستان مخالف کنند. نتیجه طبیعی این موضوع تردیدی جدی همسایگان افغانستان نسبت به شرایط موجود در این کشور بود و این تردید کارکردهای خاص خودش را در تعاملات دو جانبه و چند جانبه داشت (باهوش فاردقی و زنگنه ۱۳۹۵: ۳۷).

کشورهای همسایه افغانستان بر اساس منافع ملی رویکردهای سیاسی خود را تعریف و اجرا می‌کنند. به طور نمونه، ایران همسایه غربی افغانستان از لحاظ داخلی با مشکلات متعددی روبه‌روست و ریشه برخی از این مشکلات را در افغانستان جستجو می‌کردند، یکی از نگرانی‌های ایران این بود که چون در افغانستان یک دولت ملی فراگیر و قدرتمند شکل نگرفته نمی‌توانند مشکلاتی که زمینه‌آفرینی شده است را به سوی همگرایی سوق دهند. عواملی چون قدرت‌های بزرگ، قومیت، مذهب، ایدئولوژی، آوارگان، مواد مخدر و

هیدروپلوتیک مربوط به هیرمند از جمله عوامل تأثیرگذار در میان دو کشور بود که مبتنی بر تجربه‌های تاریخی معاصر اساساً نقش واگرایی در روابط ایران و افغانستان بازی کرد. اگر دولت مرکزی نسبتاً قوی و پایدار بر افغانستان حاکم می‌بود، این عوامل قادر بودند روندهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میان دو کشور را به سمت همگرایی و حاکمیت شرایط پایدار سیاسی میان دو کشور سوق دهد. کشورهای همسایه افغانستان تمایل داشتند برخی از مشکلات خود را از طریق وجود دولت مستقل و پایدار حل و فصل نمایند، اساساً اتحادیه اروپا خواهان نقش دهی به تمام بازیگران در افغانستان بود ولی آمریکا بر اساس پنداری که از نقش خود داشت تمایل چندانی برای میدان دادن به دیگران نداشت و حتی این یک جانبه‌گرایی زمینه شکاف و ایجاد تنش بین افغانستان و ایران بر اساس منافع آمریکا در افغانستان گردید.

۴-۳. نگرش سیاسی در برابر نگرش نظامی

زیگینو برژینسکی در جایی از کتاب انتخاب: سلطه یا رهبری می‌نویسد که شاید ما نتوانیم تروریزم را ریشه‌کن کنیم؛ ولی می‌توانیم زمینه‌های رشد آن‌ها را با فراهم کردن فرصت‌های مناسب از بین ببریم " بدون شک خود تروریست‌ها اصلاح ناپذیرند، اما شاید شرایطی که آن‌ها را به وجود می‌آورد این‌گونه نباشد، تفاوت مهمی در این امر دیده می‌شود، این سخن برژینسکی را می‌توان این‌گونه فهمید که برای ریشه‌کن کردن تروریزم لازم است تا بسترهای رشد آن را از بین ببریم؛ زیرا تروریزم نه تنها یک مقوله سیاسی بلکه بیشتر رویکرد اجتماعی و تاریخی است که در نتیجه محرومیت زمینه عقده‌مندی را فراهم می‌کند.

موفقیت‌های اتحادیه اروپا در حوزه صلح و همگرایی در چند دهه اخیر باعث شده تا برخی این نهاد را به عنوان یک الگوی مناسب برای دستیابی به صلح و امنیت در مناطق دچار منازعه در جهان معرفی کنند. اتحادیه اروپا این فرصت را پیدا کرد تا پس از جنگ سرد نقش بیشتری در موضوعات بین‌المللی ایفا نماید. این نهاد با تکیه بر تجارب تاریخی خود و بر اساس رویکردهای لیبرالی سعی نموده تا به شمار زیادی از جوامع دچار منازعه برای مبارزه با افراطی‌گری و در جهت دستیابی به صلح کمک نماید. افغانستان به عنوان یک نمونه کامل از جوامع دچار بحران، منازعه و برخورد از دولت ورشکسته، یکی از مهم‌ترین موضوعات امنیتی را طی چندین سال گذشته پیش روی جامعه جهانی قرار داد. اتحادیه اروپا به همراه دیگر بازیگران بین‌المللی پس از سقوط حکومت طالبان با حضور خود در افغانستان تلاش نمودند تا با بهره‌گیری از اصول و مفاهیم نظریه لیبرال و ارائه کمک‌های



مختلف مالی، نظامی، فنی و... این کشور را به سمت صلح هدایت کنند و ریشه‌های منازعه را در این کشور محو نمایند (شفیعی، ۱۳۹۳: ۶۱).

از جمله عواملی که باعث واگرایی اتحادیه اروپا و آمریکا در افغانستان شد این بود که استراتژی آمریکا در مبارزه با تروریسم جنبه نظامی گرایانه بیشتری نسبت به اروپا داشت. در حالی که اروپا تمایل بیشتری به اتخاذ راهکارهای سیاسی و اقتصادی برای حل تروریسم دارد. در واقع آمریکا بیشتر معتقد به امنیت سخت افزاری است در حالی که اروپا معتقد به قدرت و امنیت نرم افزاری.

از دید اتحادیه اروپا معضل افغانستان در درجه نخست سیاسی بود و برای حل یک معضل سیاسی، توسل به راهکارهای نظامی صحیح نیست؛ به عبارت دیگر، با نگرش نظامی نمی‌توان معضل افغانستان را حل کرد؛ ولی با نگرش سیاسی امکان حل این معضل در افغانستان است. استراتژی توسل به زور یا استفاده نیروی نظامی باعث رشد و تقویت طالبان شد و حتی باعث مشروعیت دادن به اقدامات آن‌ها گردید. از نظر اتحادیه اروپا، استفاده ایالات متحده آمریکا از ابزار نظامی برای حل و فصل مسائل افغانستان، به پیچیدگی اوضاع این کشور گردید. تحت تأثیر همین نگرش اتحادیه اروپا بود که در کنفرانس لندن، اعضای شرکت‌کننده بیان داشتند که تأمین امنیت واقعی در افغانستان مستلزم حاکمیت قانون، عدالت و دولت پاسخگوست و امنیت صرفاً با راهکار نظامی فراهم نخواهد شد. در حالی که در نگرش ایالات متحده آمریکا، استفاده از ابزار نظامی در اولویت قرار داشت. به همین دلیل اعضای اتحادیه اروپایی تا حد ممکن از پذیرش مسئولیت‌های نظامی طفره رفته و بیشتر به دنبال به عهده گرفتن مسئولیت‌های بازسازی و کمک غیرنظامی بودند. آلمان از پذیرش مسئولیت نظامی و رزمی طفره رفت و این نکته را مطرح کرد که به دلایل تاریخی، امکان حضور نظامی در سطحی که ناتو تعیین کرده است را ندارد (سبحانی، ۱۳۸۸: ۷۴۳). مقامات اتحادیه اروپا اظهار داشتند که آن‌ها تجربه طولانی در مبارزه با تروریسم دارند و باید کانال‌های سیاسی برای گفتگو و مذاکره باز باشد (فرسایی، ۱۳۸۲: ۱۱۵). برای اتحادیه اروپا دفاع در درجه دوم، ولی برای آمریکا دفاع در درجه اول قرار داشت. شاید بتوان این تفاوت دیدگاه را در این باور جستجو کرد که آمریکا رویکرد رئالیستی دارد و اروپا رویکرد لیبرالیستی، به باور رئالیست‌ها قدرت دولتی مقدم است و لیبرالیست‌ها همکاری دولت‌ها را مقدم می‌دانند. مبارزه با تروریسم گرچه نیازمند همکاری‌های وسیع بین واحدهای سیاسی

گونگون است ولی رویکردها یا شیوه‌های مبارزه با تروریسم هم مهم هستند. اتحادیه اروپا تصور می‌کرد در جهت برقراری ثبات در افغانستان، باید اندیشه جذب نیروهای طالبان در فرایند سیاسی را مدنظر قرار داد. این در حالی بود که آمریکا در ابتدا چندان توجهی به این موضوع نداشت. اتحادیه اروپایی خواهان نوعی "توازن استراتژیک" در افغانستان بود، ولی آمریکا خواهان ثبات هژمونیک. چنین به نظر می‌رسد که اتحادیه اروپا و آمریکا در اکثر مسائل مربوط به افغانستان اختلاف تاکتیکی داشته و در نحوه حصول به اهداف مشخص شده، هر کدام راه متفاوت و مجزایی را در نظر داشتند (سبحانی، ۱۳۸۸: ۷۴۴).

۵. نتیجه‌گیری

آمریکا و اتحادیه اروپا به عنوان دو بازیگر مهم در امور افغانستان در دو دهه اخیر در تمام مسائل داخلی و خارجی افغانستان به صورت مستقیم و غیر مستقیم دخیل بودند. گرچه بعد از سال ۲۰۰۱ بیشترین مسئولیت بر عهده آمریکا گذاشته شد؛ ولی در کنار آن، اتحادیه اروپا هم نقش کلیدی در امور داخلی افغانستان داشت.

همگرایی آمریکا و اتحادیه اروپا در حمایت از دموکراسی، پروژه‌های زیربنایی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، آموزش نیروهای امنیتی و... باعث گردید که در اوایل دهه قرن بیست و یکم، افغانستان نسبت به دورنمای آینده خود خوش بین گردد. همه موارد متذکره بدون داشتن یک دولت مقتدر و پاسخگو امکان پذیر نبود. گرچه تلاش‌های زیادی صورت گرفت تا افغانستان بتواند همانند یک دولت پاسخگو نسبت شهروندانش رفتار کند، ولی عدم شناخت دقیق از پیش‌زمینه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و ذهنی افغانستان، حتی کمک‌های جامعه جهانی نیز نتوانست دولت را بیش از دو دهه سرپا نگه دارد.

آمریکا به عنوان یکی از قدرتمندترین کشورهای جهان هرگز حاضر نبود که سلطه، هژمون و رهبری خود را در اختیار اتحادیه اروپا قرار دهد و این را می‌توان از یک جنبه‌گرایی آمریکا نسبت به موضوعات افغانستان مشاهده کرد. آمریکا که بیشترین هزینه‌های مالی را به دوش می‌کشید و نسبت به بسیاری از موضوعات نگاه امنیتی داشت، در حالی که اروپا به ارزش‌های فرهنگی و سیاسی بیشتر توجه می‌کرد. نگاه آمریکا به افغانستان، نگاه کوتاه‌مدت و مبتنی بر محور تروریسم در این کشور بود، در حالی که نگاه اتحادیه اروپا بیشتر بر نهادینه شدن دموکراسی و اشاعه ارزش‌های دموکراتیک همانند آموزش، انتخابات، توسعه



زیربنایی، توانمندسازی نیروهای امنیتی بود ولی آمریکا نسبت به موضوعات زیربنایی نسبتاً بی تفاوت رفتار می کرد، با آمدن باراک اوباما و اعلان جدول زمانی خروج نیروهای بین المللی در حقیقت تضعیف دولت آغاز گردید. واگرایی آمریکا و اتحادیه اروپا در مورد نحوه عملی سازی دولت سازی، نتیجه مثبتی به همراه نداشت که در نهایت منجر به فروپاشی جمهوری اسلامی افغانستان بعد از دو دهه گردید.

منابع و مآخذ

۱. قوام، عبدالعلی. زرگر، افشین. (۱۳۸۸). دولت سازی، ملت سازی و نظریه روابط بین الملل: چارچوبی تحلیلی برای فهم و مطالعه جهان دولت - ملت ها. تهران: پوهنتون آزاد اسلامی. واحد علوم تحقیقات.
۲. علی بابایی، غلامرضا. (۱۳۸۳). فرهنگ روابط بین الملل، چ سوم. تهران: وزارت امور خارجه.
۳. قوام، سید عبدالعلی. (۱۳۹۲). اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل. چ نوزدهم. تهران: انتشارات سمت.
۴. امینیان، بهادر. کریمی قهرودی، مائده. (۱۳۹۱). استراتژی "دولت-ملت سازی" آمریکا در افغانستان. دوفصلنامه علمی پژوهشی دانش سیاسی، سال هشتم، شماره ۱.
۵. سروش، قیوم. (۱۳۹۷). بررسی تأثیر پولیس اتحادیه اروپا بر اصلاحات پولیس افغانستان (۲۰۰۷-۲۰۱۶). واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان، کد نشریه D1۸۷۰.
۶. بطحی، سید مصطفی. ترابی، سید علی اصغر. (۱۳۹۶). دولت ملت سازی در جهان اسلام و سیاست جهانی آمریکا در دوران معاصر. فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش های سیاسی جهان اسلام، سال هفتم، شماره ۳.
۷. سعادت، اسدالله. (۱۳۹۸). گذار به دموکراسی در افغانستان و نقش اتحادیه اروپا. کابل: انتشارات ابن سینا.
۸. خالوزاده، سعید. (۱۳۸۳). مناسبات فراتلانتیکی: ارزیابی روابط اتحادیه اروپا - آمریکا. تهران: موسسه ابرار معاصر.
۹. خلجی، عباس. (۱۳۸۲). رویکرد سیاست خارجی آمریکا به تروریسم، فصلنامه سیاست دفاعی، سال یازدهم، شماره ۴۶.

۱۰. باهوش فاردقی، محمود. زنگه، پیمان. (۱۳۹۵). بررسی روند دولت - ملت‌سازی در دوران پسا جنگ سرد در افغانستان (با تأکید بر سه بعد بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی). فصلنامه سیاست، سال سوم، شماره ۹.
۱۱. شفیع‌ی، نوذر. نوریان، سید محمد علی. (۱۳۹۳). تجزیه و تحلیل سیاست اتحادیه اروپا در افغانستان بر اساس نظریه صلح لیبرال. فصلنامه آسیایی مرکزی و قفقاز، شماره ۸۷.
۱۲. سبحانی، مهدی. (۱۳۸۸). راهبرد جدید آمریکا در افغانستان. فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و سوم، شماره ۳.
۱۳. فرسای، شهرام. (۱۳۸۱). محور شرارت: نظری رویکرد جدید جورج دبلیو بوش. مجله دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، شماره ۱۵۸.